

نسبت فلسفی

با «نسبتی نسبی» در پوشش جدید

یونان قدیم و کلیه فلاسفه اسلامی و گروهی از فلاسفه اروپا دانست.

آنان میگویند: طبیعت علم واقع نمائی آن است اگر هم ذهن انسان و شرائط مادی عصب، روی ادراک انسان اثر بگذارد مثلا مبتلا به بیماری (دالتون) اشیاء را زرد ببیند، این جنبه استثنائی دارد، و شناخت چنین ادراک ها که برخلاف واقع است گواه بر این است که سایر ادراکهای ما بر اساس واقع نمائی استوار است.

۲- گروه نسبی گرا: آنان که واقع نمائی علم و مطابقت آن را با واقع، نسبی می اندیشند، و معتقدند که صور و ماهیت اشیاء به طور مطلق و دست نخورده وارد فضای ذهن ما نمی شوند، بلکه مکتب اسلام

پیروان مکتب جزم و یقین، برای معلومات انسان، ارزش قطعی قائلند و میگویند: بخشی از علوم و ادراکات ما کاملا با واقع مطابق می باشد.

اگر فکر با اسلوب صحیح و منطقی راهنمائی بشود، ذهن انسان به حقایق غیر قابل انکاری دست می یابد و پیروان مکتب جزم به دو گروه تقسیم می شوند:

۱- گروه مطلق گرا: کسانی که می گویند: واقعیات، همان گونه که در در خارج هستند در ذهن ما نیز قرار می گیرند بدون این که فکر ما در صورت ذهنی تصرف کند. و به آن رنگ خاصی بدهد. شخصیت های بارز این گروه را می توان «افلاطون» و «ارسطو» و پیروان آنان از

که در رمز، مشابهت مخنصری کافی است.

سرانجام نتیجه می گیرند: هرچیزی که برای ما معلوم و مکشوف می گردد کیفیت ظهور و نمایشش، بستگی دارد به کیفیت عمل اعصاب، به ضمیمه عوامل خارجی. از این جهت ماهیات اشیاء بطور اطلاق و دست نخورده بر قوای ادراکی ظهور نمی کنند و حقائق در عین این که حقیقت هستند نسبی و اضافی می باشند.

البته باید توجه نمود که مورد بحث ما اطلاق و یا نسبی بودن مفاهیم ذهنی است که کاملاً بحث فلسفی است، و اگر برخی از دانشمندان فیزیک، پدیده های فیزیکی را نسبی میدانند، این نسبت فیزیکی ربطی به نسبت فلسفی که مورد بحث ما است، ندارد برای اینکه خوانندگان از هر دو نسبت به طور اجمال آگاه شوند قدری در این مورد، گسترده تر سخن می گوئیم:

* * *

نسبیت های فلسفی و فیزیکی

نسبیت فلسفی را میتوان بدین نحو تعریف کرد: اعتقاد به این که علم و ادراک ما با قوای عالمه و مدرکه ما بستگی دارد.

نسبیت فلسفی را می توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱- نسبت تجربی: تصاویر ما از

تمام صور ذهنی از دو نظر دستکاری می گردند.

الف - شرائط زمانی و مکانی خود انسان مدرک، روی صورت ذهنی اثر می گذارد و - لذا - يك تفريك شیئی را در دو حالت، به دو نحو ادراک می کند مثلاً کاری در شرائطی، زیبا جلوه می نماید و در غیر آن شرائط، نازیبا تجلی می کند و اینکار جز اختلاف شرائط زمانی و مکانی علتی ندارد.

۲- دستگاه ادراکی خود انسان بی تأثیر روی ماهیت اشیاء نیست و در علوم امروز ثابت شده که اعصاب انسان با حیوان و همچنین اعصاب انسان ها، نسبت بیکدیگر در کیفیت کار اختلاف دارند مثلاً انسانها، هفت رنگ اصل و انواع و اقسام رنگهای فرعی را می بینند ولی بعضی از حیوانات تمام رنگ ها را به شکل خاکستری می بینند.

اعصاب يك نفر در حالات مختلف دو گونه عمل می کند، مثلاً غذای معینی در حال صحت، طعمی، و در حال مرض، طعم دیگری دارد. بوی معین در حالی خوش، و در حال دیگری ناخوش به نظر میرسد.

در نظر این گروه وجود ذهنی، صورت موجود خارجی نیست، بلکه رمزی است از آن، زیرا صورت باید به تمام معنی مطابق با واقع باشد به گونه ای که اگر به خارج برگردد عین خارج شود در صورتی

می‌کند بلکه اعمال فکری هم که به عقل نسبت داده می‌شود، نیز نسبی است.

خلاصه: نه تنها اطلاع ما از جهان، تابع ساختمان فطری ما است و فقط برای ما صادق است، بلکه بهم پیوستگی و قوت استدلال‌های ما و بالتیجه تمام دستگاه علوم، فقط برای اذهانی که مانند ذهن‌های ما ساخته شده باشد معتبر، و فاقد ارزش و اعتبار مطلق است. (۱)

و در حقیقت نسبت نخست مربوط به تصور و نسبت دوم مربوط به تصدیق می‌باشد.

نسبیت فیزیکی

از «گالیله» و «نیوتن» به بعد نسبیتی موسوم به نسبیت حرکت و ثقل شناخته شده است، یک حرکت ممکن است در نظر کسی عمودی و در نظر شخص دیگر به خطی منحنی در فضا جلوه کند مثلاً اگر کسی از قطاری که در حرکت است گلوله‌ای از سرب به زمین بیندازد سقوط این گلوله به نظر مسافر در قطار، در خط عمودی انجام می‌گیرد و به نظر کسی که در خارج از قطار است این سقوط، خطی منحنی در فضا رسم می‌کند.

این مثال نشان می‌دهد که نه از خط سیر به طور مطلق بلکه فقط از خط سیر وابسته به لحاظی معین می‌توان بحث مکتب اسلام

عالم خارج، تابع آلات حس و ادراک ما است و هر نوع شناسائی فقط برای موردی معتبر است که قوای ادراکی شخص دوم نیز مانند مدرک نخست باشد، نه برای هر موجود متفکر. چنانکه در کتابهای روان‌شناسی می‌خوانیم که شدت و کیفیت و حالت احساس با ساختمان عضو تحریک شده بستگی دارد.

نسبیت تجربی هر چند پس از «دکارت» رواج پیدا کرده است ولی ریشه سخنان طرفداران آن در کلمات شکاکان، یونان باستان و پس از آن بالاخص در سخنان «دکارت» موجود است آنجا که می‌گویند: مناسبت و مشابهت میان احساس (صورت ذهنی) و امر خارجی که آن را برمی‌انگیزد، بیش از مناسبت و مشابهت میان لفظ و معنای آن نیست.

تصویرات حسی ما از عالم خارج با تمام صداها و رنگ‌های آن، فقط برای ما معتبر است و علائمی است پرارزش برای راهنمایی ما در این جهان ولیکن به هیچ وجه برای ما معرفتی که دارای قدر و اعتبار مطلق باشد تحصیل نمی‌کند.

۲- نسبیت عقلی: و مقصود از آن، این است که استدلال عقلی و تفکر منطقی را نسبی و آن را نیز با ساختمان فکری خود وابسته بدانیم یعنی نه تنها تصور آنچه در برابر حواس ما ظهور و بروز

بیرون آمده و در مکتب شکاکان ثبت نام کنند، زیرا یک چنین استدلال، عین استدلال شکاکان است که آنان را در آگاهی از خارج به شك و تردید کشیده است و در گذشته یادآور شدیم که رئیس مذهب شکاکان «پیرهون» با دلائل دهگانه خود مذهب شك را برگزیده است و یکی از دلائل او این است که: ادراکات ما نسبت به اشیاء، به یک سلسله عوامل خارجی و داخلی بستگی دارد و با تغییر آنها، ادراک ما نیز تغییر، می کند پس ما نباید بگوئیم: اشیاء را آنگونه که در واقع هستند درک می کنیم بلکه باید بگوئیم آنها را آنگونه که وضع ساختمان قوای ادراکی ما در تأثیر شرایط مخصوص اقتضاء می کند، ادراک می کنیم، اما حقیقت چیست نمی-دانیم.

این گروه می گویند: راه صحیح برای انسان در جمیع مسائل خودداری از رای جزمی است.

و به عبارت دیگر: اشیاء خارجی ممکن است چگونگی خاصی داشته باشند و ماطور دیگری که قوای ادراکی ما اقتضاء می-کند و متناسب با شرایط زمانی و مکانی است، ادراک نمائیم و مانمی دانیم معلومات ما حقیقت است یا خطا و میزانی که بتوان حقیقت و خطا را با آن سنجید، در دست نیست.

همان طور که ملاحظه میفرمائید: هر

کرد.
در گذشته برای اجسام، ثقل ثابت می اندیشیدند و حال آنکه ثقل اجسام متغیر است مثلاً اگر ما به کره ماه برویم خود را بسیار سبکتر می یابیم و می توانیم مانند تهرمانان پرش، از موانع مرتفع پیریم در در صورتی که اگر به یکی از کرات دیگر برویم که قطر آن بیشتر از قطر زمین باشد پاهایمان تاب تحمل سنگینی بدنمان را نخواهد آورد.

اخیراً مساله نسبیت از گسترش بیشتری برخوردار شده تا آنجا که درباره امتداد و زمان و جرم تعمیم یافته است.

* * *

تحلیل نظریه نسبیت

اکنون که با نظریه نسبیت چه از نظر فلسفی و چه از نظر فیزیکی آشنا شدیم لازم است یادآور شویم که محور بحث، در باب شناخت، همان نسبیت فلسفی است نه نسبیت فیزیکی، و بحث درباره دومی مربوط به فیزیک عالی است که از قلمرو بحث ما بیرون است، همچنانکه ما درباره خود واقفیت نسبیت فلسفی بحثی نمی کنیم فقط نکته ای را در مورد این مکتب متذکر می شویم و آن این که: اگر ما بگوئیم ظهور و نمایش یک حقیقت خارجی در قوای ادراکی ما، به شرایط زمانی و مکانی، و کیفیت عمل اعصاب بستگی دارد، لازم آن این است که پیروان این نظریه از صفوف رئالیست ها سال بیست و یکم شماره ۱۲

معلولیت « همه وهمه تابع دستگاه ادراکی انسان است ، چه بسا ممکن است در شرائط دیگری ادراک انسان دگرگون گردد، و لازم را غیر لازم، و ممتنع را جائز تلقی کند.

نسبیت به این معنی همه علوم عقلی و منطقی انسان را بی ارزش جلوه داده، اساس عقاید انسان را متزلزل می‌سازد.

* * *

پوزشی از پل فولکیه

«پل فولکیه» به اشکال یاد شده توجه پیدا می‌کند در صدد ترمیم برآمده و می‌گوید: «نظریه نسبیت هر چند نوعی از مذهب شك است ولی مذهب شك مطلق نیست زیرا صاحبان این نظریه قائل نیستند که ما هیچ چیزی را به یقین نمی‌توانیم بشناسیم ، بلکه برخلاف، معتقدند که از همین ظواهری که از جهان می‌شناسیم می‌توانیم علمی بسازیم که اجزای هر چه بهتر با هم ربط و نظم منطقی داشته باشد.»

ولی خوانندگان توجه دارند که بحث ما در این نیست که آیا حالت یقین به انسان دست می‌دهد یا نه تا گفته شود که صاحبان این نظریه می‌گویند، دارای یقین و جزم هستیم ، فشار بحث در این است که آیا پس از پیدایش حالت یقین ، مکتب اسلام

دو گروه با يك حربه به میدان آمده‌اند و اگر بنا باشد از این دلیل نتیجه گیری صحیح کنیم باید راه شك را در پیش گیریم، نه این که با ادعای رئالیست بودن دم از نسبیت و اضافی بودن ادراکات بزنیم که در موقع تحلیل، همان شك و تردید در واقع نمائی علم است.

اگر به راستی دستگاه ادراکی هر فردی و یا شرائط زمانی و مکانی مدرک در تمام معلومات اعم از حسی و عقلی تأثیر دارد پس باید فاتحه شناخت جهان و انسان را خواند و صریحاً گفت: آنچه ما از جهان می‌فهمیم معلوم نیست که با واقع مطابق هست یا نه، بلکه تمام مسائل طبیعی و ریاضی ، مورد شك و تردید است.

در همین بحث خواندیم که نسبیت فلسفی به دو صورت مطرح می‌گردد، یکی نسبیت تجربی و آن این است که تصاویر منعکس از خارج بطور دستخورده وارد فضای ذهن می‌شود. دیگری نسبیت عقلی و منطقی و این که تمام قضایای عقلی و منطقی تحت تأثیر عواملی از قبیل زمان و مکان و عمل اعصاب قرار می‌گیرد.

اعتقاد به نسبیت در مورد مسائل کلی و عقلی خطرناک‌تر از نسبیت در مساله انتزاع تصاویر از جهان خارج است زیرا بنا بر این، تمام استدلالات عقلی و منطقی از بدیهی گرفته تا نظری، از «امتناع اجتماع نقیضین» گرفته تا مشاله «علیت و

تفاوتی است میان این فکر و افکار دیگر ، قهرآ خود این فکر نیز از نظر صدق و مطابقت با واقع باید نسبی باشد ، و تابع ساختمان فکری کسی باشد که آنرا مطرح کرده است ، چه بسا ممکن است که دیگری که از نظر ساختمان فکری با او مغایر است ، این مطلب را به گونه‌ای دیگر تصور کند و درست ، نقطه مقابل آنرا ، حقیقت بداند .

باید توجه نمود که به عقیده این گروه واقعیت ادراک ، يك امر مادی است ، و حقیقت آن جز تائر اعصاب از اشیاء خارجی چیز دیگری نیست و اما این که ما وراء این فعل و انفعال مادی ، يك رشته امور و حقایق پیراسته از ماده است حقیقت علم با آن قائم است ، هرگز مورد تصدیق این گروهها نیست . و ما انشاء الله در بحث مجرد ادراکات به طور مفصل در در این باره بحث خواهیم کرد .

می‌توانیم بگوییم جهان خارج ، همانطور که خارج است ، برای ما منعکس است ؟ بنا بر نظریه نسبیت ، نه ، زیرا هر ادراکی حتی جمله‌ای که می‌گوئیم : ارسطو شاگرد افلاطون است ، تابع دستگاه ادراکی ما است و این ادراک فقط برای کسانی معتبر است که ساختمان ادراکی آنان مانند ما ساخته شده باشد و کسانی که ساختمان ادراکی آنان به غیر شکل ما باشد ، ممکن است حقیقت را طور دیگر بفهمند . و این نوع تضاد درباره ارزش معلومات ، از نظر نتیجه با تضاد شکاکان تفاوتی ندارد .

انتحار نسبیت به دست خود

این نظریه نه تنها ، اصول عقلی و منطقی را متزلزل می‌سازد حتی خود مکتب را نیز نابود می‌کند . زیرا اصل مکتب که می‌گوید : تمام استدالات و تفکرات عقلی با ساختمان فکری انسانها بستگی دارد ، خود فکری است که نمی‌تواند به طور مطلق صحیح باشد ، زیرا چه

۱- فلسفه عمومی ص

امام چهارم در نکوهش پذیرش ذلت فرمود:

مَا أَحَبَّ لِي بِنَصِيْبِي مِنَ الذَّلِّ حُمْرُ النَّعْمِ

کشف الغمه ج ۲ ص ۲۸۹

دوست ندارم در برابر پذیرش لحظه‌ی ذلت تمام شتران سرخ مووگر انقیمت

را بمن بدهند.

سال بیست و یکم شماره ۱۲

